ای رسول الله! اموال نابود شده و راه‌ها قطع گردیده، از الله بخواه تا برای ما باران رحمت فرستد

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است فرمود که: روزی مردی در هنگام خطبهٔ جمعه از دروازه یی که به سوی دارالقضاء بود، وارد مسجد شد در حالی که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) مشغول ایراد خطبه بودند، آن مرد رو به روی پیامبر ایستاد و گفت: ای رسول الله! اموال نابود شده و راه‌ها قطع گردیده، از الله بخواه تا برای ما باران رحمت فرستد، رسول الله (صلی الله علیه وسلم) دستان مبارک را بلند کردند و سه بار فرمودند: «الهی برای ما باران بفرست، الهی برای ما باران بفرست، الهی برای ما باران بفرست»، انس می‌گوید: به الله سوگند که در آسمان حتی تکّه ابری یا اثری از ابر نبود و بین ما و کوه سلع نیز هیچ خانه یا ساختمانی وجود نداشت، ناگهان ابری همچون سپر از پشت کوه پدیدار شد و وقتی به وسط آسمان رسید، گسترده شد و شروع به باریدن کرد، به الله قسم که تا شش روز خورشید را ندیدیم، پس از آن، در جمعهٔ بعد مردی دیگر از همان دروازه وارد شد در حالی که پیامبر مشغول خطبه بودند، او رو به روی پیامبر ایستاد و گفت: «ای رسول الله! اموال نابود شده و راه‌ها قطع گردیده، از الله بخواه تا باران را از ما بازدارد، پیامبر (صلی الله علیه وسلم) دستان مبارک را بلند کرده و دعا فرمودند: «الهی باران را به اطراف ما بفرست نه بر سر ما! بر بلندی‌ها و تپه‌ها و دره‌ها و رویشگاه‌های درختان بباران»، انس گوید: باران قطع شد و ما در آفتاب راه رفتیم، شریک (یکی از راویان) می‌گوید: از انس بن مالک پرسیدم: آیا این مرد، همان مرد اول بود؟ گفت: «»نمی دانم.

[صحیح] [متفق علیه]

روزی یک مرد بادیه‌نشین، در روز جمعه از در غربی مسجد النبی صلی الله علیه وسلم ـ که در جهت خانه عمر بن خطاب (رضی الله عنه) بود ـ وارد شد، در حالی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وسلم) ایستاده و خطبه می‌خواندند، آن مرد رو به روی پیامبر (صلی الله علیه وسلم) ایستاد و گفت: ای فرستاده الله! چهارپایان [از خشکسالی] هلاک شده‌اند و راه‌ها [به دلیل مرگ یا ناتوانی حیوانات باربر از گرسنگی] بسته شده اند. پس از الله بخواه تا برایمان باران فرستد. آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست‌های مبارک را بلند کردند و سه بار فرمودند: «اللَّهُمَّ اسْقِنَا، اللَّهُمَّ اسْقِنَا، اللَّهُمَّ اسْقِنَا» (الهی به ما باران عطا فرما، الهی به ما باران عطا فرما، الهی به ما باران عطا فرما). انس بن مالک رضی الله عنه گوید: به الله سوگند که در آسمان هیچ ابری، حتی به اندازه یک تکه کوچک، نمی‌دیدیم و میان ما در مسجد و کوه سلع ـ که در غرب مسجد واقع است و ابرها از آن سو می‌آیند ـ هیچ خانه یا ساختمانی که مانع دید ما شود وجود نداشت. انس رضی الله عنه ادامه می‌دهد: ناگهان ابری گِرد و مدور، همچون سپر کوچک، از پشت کوه پدیدار شد، هنگامی که به وسط آسمان مدینه رسید، گسترده شد و شروع به باریدن کرد، به الله قسم تا جمعهٔ بعد به دلیل شدت باران، خورشید را ندیدیم، [پس از یک هفته] در جمعهٔ بعد، همان مرد از همان در وارد شد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه وسلم ایستاده و خطبه می‌خواندند، مرد رو به روی ایشان ایستاد و گفت: ای رسول الله! اموال [و کشتزارها] نابود شده و راه‌ها [به دلیل سیل] بسته شده اند، از الله بخواه تا باران را از ما بازدارد. انس رضی الله عنه گوید: آن حضرت صلی الله علیه وسلم دست‌های مبارک را بلند کردند و فرمودند: الهی باران را به اطراف ما بفرست نه بر سر ما! الهی [باران را] بر بلندی‌های زمین، تپه‌ها، دره‌ها و رویشگاه‌های درختان بباران. انس رضی الله عنه می‌گوید: [بلافاصله] ابرهای باران‌زا قطع شد و ما [از مسجد خارج شدیم] و در آفتاب راه می‌رفتیم.